

شهید غلامحسین شورکی



سازمان جامع سرواران و هزارتخمید استان بوشهر

نام پدر	نور محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۹/۲۲
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۴/۰۴
محل شهادت	جزیره مجنون
مسئولیت	روحانی
نوع عضویت	روحانی
شغل	روحانی
تحصیلات	حوزوی
مدفن	روستای شورکی

زندگینامه

پیامبر اسلام به این شهدا منبر و محراب مباحثات می کند .

«امام خمینی(ره)»

غلامحسین شورکی فرزند نورمحمد در تاریخ ۲۲/۹/۱۳۴۴ در خانواده ای مذهبی و متدین و فقیر در روستای شورکی تنگستان چشم به جهان گشود او در خانواده ای چشم به جهان گشوده بود که نور قرآن قلب و جان خانواده را منور ساخته بود و صدای دلنشین پدر در قرائت قرآن ، جان فرزندان را نیز با خود عجین ساخته بود .

او دوران ابتدایی را در زادگاهش به پایان رسانید و مقطع راهنمائی را در مرکز شهرستان تنگستان با مشکلات زیادی که داشت و وقفه های تحصیلی که برایش پیش آمد در مدرسه شهید بهشتی اهرم به پایان رسانید . با مشکلات فقر و بعد مسافت باعث شد که او به خدمت مقدس سربازی نائل شود بعد از اتمام دوره ی سربازی با علاقه ی وافری که به علوم دینی و حوزوی داشت در سال ۱۳۶۵ وارد حوزه علمیه شهید دستغیب شیراز شد .

او اکنون گم شده خود را یافته بود با صدای خوبی که در وجودش سراغ داشت از طرف مدیریت حوزه مجوز روضه خوانی و ذکر مواعظ را کسب نمود و به مداحی و ذکر خصائص اهل بیت عصمت و طهارت می پرداخت .

شهید که چندین بار در جبهه حق علیه باطل قدم نهاده بود و در حیات معنوی و جبهه ، ذهن و فکرش را پر کرده بود باز هم در سال ۱۳۶۷ به جبهه ها اعزام گردید و در مورخ ۴/۴/۱۳۶۷ در جزیره مجنون مفقودالاثر گردید پس از سالها مفقودی در مورخ ۱۷/۶/۷۷ بدن مطهرش در گلزار شهدای شورکی به خاک سپرده شد و مرغ روحش در جوار ملائک و سالار شهیدان جای گرفت.

حدیث مظلومیتان جزیره را مجنون کرد ای خیر شکنان

روحش شاد و راهش مستدام باد

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
گشته شدگان در راه خدا را مرده مپندارید که آنان زنده و در نزد خدای خویش روزی می خورند.

سلام و درود بی پایان بر منجی عالم بشریت (عج) و نائب بر حقش امام خمینی و درود بر شهیدان اسلام و شهیدان صدر اسلام از هابیل تا قایل و از آدم تا خاتم و از کربلای حسینی تا کربلای ایران و بازماندگان شهدا . به نام پرودگاری که رحمت و اسعاش سراسر عالم وجود را در بر گرفته است . به نام خداوندی که رحمن است و رحیم و قهار است و غفور و قوی است و رؤوف ، علیم و حلیم است. به نام خالق که به ما توان داد تا در راه رضایش دم بر آوریم و دم فرو بریم و به نام خدایی که اسوه ای از سلاله پاک رسولان را بر انگیخته تا کاروان در ظلمت فرو رفتگان در وادی ستم را به سر منزل نجات هدایت کند.

بار پروردگارا تو را هزاران بار شکر ، که توانستم دینم را به اسلام و انقلاب ادا کنم و تو را سپاس می گویم که شهادت را که بزرگترین آرزوی دیرینه ام بود نصیب نمودی . خدایا این نعمت را که خود به من داده ای از من پذیرا باش.

خدایا تو را شکر که توانستم دینم را به اسلام و انقلاب ادا کنم و تو را سپاس که توانستم راه شهیدان میهن اسلامی و راه سالار شهیدان حسین (ع) را ادامه بدهم . تو را شکر که توانستم با رفتن به جبهه هم رضایت تو را جلب کنم و هم رضایت شهیدان راه تو را .

پروردگارا تو را شکر و سپاس می گویم که گناهانم را ببخشایی و مرا با مولایم علی (ع) و سرورم حسین (ع) محشور گردانی.

خدایا عجب سعادت به من عطا کردی که باورش برایم غیر ممکن است چه شیرین است شربت سرخ شهادت و چه شیرین است در راه خدا جهاد کردن .

پروردگارا شکر نعمتی را که اولش و منشاش از نور پیغمبر تو و اولیا تو نشأت رفته است که همانا قدم گذاشتن در معرکه دین است قدم گذاشتن تا قدمی راسخ برای پیشبرد اهداف عالی بر دارم . شکر نه یک بار بلکه هزار بار .

شکر برای آن نعمت والایی که در اوان عمرم نصیبم گردانیدی ، و آن اینکه در حوزه علمیه قدم گذاشتم آن حوزه ای که اسم شهیدی از تبار محمد(ص) بر آن است یعنی شهید آیت الله دستغیب که به آن مفتخرم .

این افتخارم به جسمم و مقام شخصی خودم نیست بلکه به آن است که طلبه ام ، طلبه علم و دین و طلبه شهید دستغیب.

و اما چند جمله با پدر :

سلام بر تو ای سرپرست خانواده . و درود بر تو ای پدر عزیز . پدر جان گفتنی ها زیاد است ولی چند جمله ای را برایتان متذکر می شوم:

پدر جان در حال حاضر در مراحل آزمایش ایزد دانا قرار گرفته اید. شما امتحانی را می دهید که حضرت ابراهیم ، یعقوب و امام حسین (ع) چنین امتحانی داده اند البته من می دانم که شما افتخار می کنید فرزند خود را در

راه خدا هدیه دهید. اما بدان که تفکر اسلامی داشتن و در خط الله بودن و در راه اسلام جنگیدن از این بنده نبود بلکه نعمت های پروردگار عالم بود که به ما ارزانی داشت، و ارشد این نعمت ها شهادت حقیر بود. پدر و مادرم و برادرانم و خواهرانم، چه قدر خوب که شما پیش ملت و امام سربلند و رو سفید باشید زیرا امام فرموده: شما خانواده های شهدا چشم و چراغ ملت هستید. و اما پدرم می دانم فرزند خوبی برای تو نبودم و شما را در زندگی از خود راضی نکرده ام اما من رفتم و در آخرت شما را با دادن خون خود راضی خواهم نمود و دست شما را می گیرم و در قیامت معرفی خواهم نمود. شما را سفارش به صبر نخواهم کرد زیرا خودت مرا روانه جنگ کردی و این نشان دهنده صبر شماست و خداوند در قرآن می فرماید: انا الله مع الصابرين یعنی خداوند با صابران است. ای پدر زحمت کشیده دعا کنید که به هدف نهایی که همانا پیروزی مکتب اسلام است برسیم.

اولیا الله فرموده اند: دعای والدین همچون دعای انبیاست. آری پدرم چه رنج هایی که در زندگی برایم لازم بود کشیده ای تمام این رنج ها را به دوش گرفید تا افتخارت شوم. شما درجه افتخاری را بر دوش نصب کردید. پدرم اگر شما نبودید من هم نبودم و اگر سرپرستی شما نبود من هم در مکتب حسین (ع) درس نمی آموختم. خوشا به حال شما پدر و مادرم که استاد و معلم فرزند شما حسین (ع) و همدستش قاسم و علی اکبر بود پدر جان من مدت ۱۰ روز روزه بدهکارم و همچنین مدت دو هفته هم نماز بدهکار می باشم.

چند جمله با مادرم:

خدمت مادر گرامی و مهربان سلام. درود جاودانه بر شما مادرانی که نونهالان و گلایتان را به انقلاب هدیه کردید سلام بر شما مادرانی که چشم و چراغ شما را دشمنان اسلام اینگونه خاموش می کنند. صبر عالم برای شما باد که اینگونه جوانانتان را در قبر قرار می دهید و اما ای مادرم! من هم رفتم خدا حافظ. مادر مهربانم من امروز تکلیفی در خود احساس می کنم و می روم تا به یاری دادن اسلام ادای وظیفه کنم ولی مادرم من به جنگی که انتقام شهدای عزیزمان را بگیریم نرفتم. نه نه این نیست می روم تا دین محمد را یاری کنم گرچه خونم مقدارش کم است و ارزش ندارد. مکتب محمد مکتبی است که صدام و دیگر جنایتکاران نمی توانند آن را از بین ببرند.

مادر جان می دانم که فرزند خوبی برایتان نبودم شما را در زندگی از خود راضی نساختم. اما من رفتم و در آخرت با دادن خون خود شما را راضی خواهم ساخت در ضمن خودت می گفتی که لیاقت مادر شهید بودن را ندارم حالا سرت را بلند کن و بنگر که این لیاقت به سویت آمده و آن را در یاب و برایش احترام بگذار. می دانم که در زندگی آرزوهایی داشتی که به آنها نرسیدی و چیزهایی دیگری که هرگز انتظارش را نداشتی. برای هدیه آوردم و اما نصیحت، مادر عزیزم نمی گویم برایم گریه نکن. گریه برای شهید ثواب است. مادرم و خواهرم ما باید برای آن شهیدی گریه و ناله کنیم که نه مادر دارد و نه خواهر. به مادر بزرگوارم و پدر عزیزم و برادر و خواهرانم می گویم که اگر چه رفتن من از میان شما برای شما سخت و ناگوار است ولی مپندارید که چه اجری پیش خدا دارید.

هیچ وقت برای من احساس دلتنگی نکنید و همیشه در هر مجالس مذهبی و در وقت نمازها و دعاها کیل و جای مرا خالی نگذارید رهبر انقلاب را دعا کنید و امام مهدی را صدا کنید.

چند جمله ای با برادرانم:

سلام، برادرانم شما همچون برادران دیگر شهدا در مجمع عمومی صابر و ثابت قدم باشید و نگذارید کسی دست شما را بگیرد.

گرچه به من سفارش می کردید درس بخوان و شما در سنگر مدرسه هستید ولی چون تابستان فرا رسید لازم

دانستم که با برادران رزمنده باشم تا با گلوله های اسلحه تک تک آیات قرآن را در قلب آنها تفسیر کنیم که به حال چنین تفسیری ندیده باشند و شما هم در خانه نمانید و به جبهه بروید . برادرانم فکر نکنید که من به خاطر فرار از جهنم و یا طمع بهشت به جبهه رفتم بلکه فقط برای حفظ اسلام و عشق به الله بود. من رفتم تا حقانیت انقلاب و اسلام را که تأیید شده قرآن است به آنها بگویم و پیام خون شهدا را برسانم.

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می روم آخر نمایمی وطنم؟

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

سوگند به خون شهیدان اگر از آسمان تیر بیارد از خون سیل بیاید و مرا تکه تکه کنند ، سرم را جدا سازند ، باجان و دل فریاد می زنم که الله اکبر خمینی رهبر ، ای صدامیان ! شهادت عشق است و حال شما ما را از آن می ترسانید .

چند جمله ای با خواهرم :

ای خواهران مهربانم ! برادر شما می دید که ظالمان عالم می خواهند ریسمان وحدت ملت اسلام را قطع کنند و ملت مستضعف و محروم ما را به بند کشند . از این جهت تصمیم گرفتم برای تحکیم وحدت و سر بلندی ملت و اسلام روانه جبهه شوم . برای شما جز حفظ حجاب ، عفت سفارشی بزرگتر نمی کنم این سفارش بزرگ و عظیمی است .

خواهرانم سر بلند باشید و ارزش خود را بدانید و این دریچه افتخار را قبول کنید و از خدای بزرگ راضی باشید نه از خود و دیگران و برای پیروزی جبهه اسلام و مسلمین دست دعا بلند کنید می دانم که علاقه زیادی به من داشتید آرزوی شما خوشبختی من بود و خوشبختی من شهادت است وصیتم به همه خواهران این است که حجابشان را همیشه و در همه حال رعایت کنند و به آن ابر قدرت ها نشان دهند که دنبال فداکاری های حضرت زینب و بی بی پهلوی شکسته فاطمه زهرا (س) هستند .

چند جمله ای با برادران عضو پایگاه مقاومت و انجمن اسلامی و شورای اسلامی روستای شورکی :

ای همدردانم اسلام بر شما باد درود بر شما که جوانی خود را برای معرفی الله در جامعه صرف می کنید . درود انبیا بر شما که جوانی پاک بودن را شیوه خود ساختید با آیات قرآن و احادیث پیامبر ائمه اطهار گناهان خود را پاک سازید خوشا به حال شما که امثال من حقیر از شما بودم. می دانم در دل تک تک شما خاطرات من می باشد گرچه نبودن من برای شما مشکل است ولی رفتم. خدا حافظان

سفارش می کنم کوشش کنید که افکار بچه ها و نوجوانان را در حیطه نفوذ افکار اسلامی سوق دهید . سعی نمایید خواهران را با فرهنگ زینب و نو جوانان را با فرهنگ علی اکبر حسین (ع) و مردان را با روش علی (ع) و زنان را با عفت فاطمه (س) آشنا سازید . تا شیوه نبی اکرم (ص) و اهل بیتش جانشین فرهنگ طاغوت شود . برادران

حزب الله باید خود را آماده کنیم تا انباشتن اجساد خود شد دفاع ایجاد و با خون خویش سیلی جاری کنیم که مزدوران آمریکا در آن غرق شوند خدا نکند در رختخواب ذلت بمیرند که امام حسین در میدان نبرد شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرند که علی اکبر (ع) در راه هدف شهید شد. باید از تفرقه پرهیزید پشت و داخل جبهه را خالی نگذارید. هرگز دشمنان اسلام بین شما تفرقه نیاندازند و از روحیات متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمین و روز جشن ابر قدرت ها و جهان خواران است. پس حضورتان را در جبهه های حق علیه باطل صدام و هم پیمانان او ثابت نگه دارید زیرا که اسلام به شما احتیاج دارد.

به پدران و مادران می گویم که مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه برای یاری اسلام جلوگیری و ممانعتی به عمل آورید که بی شک فردا در محضر خدای سبحان نمی توانید جواب دهید و جواب زینب را که در کربلا تحمل هفتاد و دو تن شهید را نمود.

برادران عزیزم، استغفار کنید و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمانها برای سنگین ترین دردهاست لذا همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بر دارید. مساجد را پر کنید و در مراسم مذهبی خوب شرکت کنید در فرمایشات امام بیشتر دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را دریابید. و خود را تسلیم اوامر او سازید.

صداقت و اخلاص خود را همچنان حفظ کنید در نمازهای جماعت و دعای کمیل و توسل شرکت کنید و دعا به امام و رزمندگان را فراموش نکنید پیروزی آنها را از خدا بخواهید و از یادشان هرگز غافل نشوید. سلام مرا به رهبر کبیر انقلاب برسانید و بگویید تا آخرین قطره خون، سنگر اسلام را ترک نکردم و با خدای متعال پیمان بستم که در تمام عاشوراها و کربلاها با امام حسین (ع) همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم تا هنگامی که همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان (عج) به اجرا در آید می دانم که لایق نیستم که شهادت، این فیض عظمی نصیب گردد ولی از خدای بزرگ می خواهم که آرزوی این بنده حقیر را بر آورده کند می دانم که اگر خدا قبول کند یکی از این چند چیز را در پیش دارم یا زیارت کربلا نصیب می شود یا شهید و یا اسیر و یا مفقود و یا مجروح و معلول.

اگر شهادت نصیب شد آنان که پیرو خط امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتقاد ندارند بر من نگریند و بر جنازه من حاضر نشوند.

امید است که دما، شهدا آنان را متحول سازد و به رحمت الهی نزدیک گرداند دلم می خواهد که ششمین شهید روستا باشم در این صورت مرا کنار قبر شهید شورگی در گلستان شهید محمدی دفن کنید. شب های جمعه بر مزار ما بیایید و فاتحه بخوانید.

در پایان دلم می خواهد هر کس وصیت نامه مرا می خواند حتما با لبخند بخواند و سفارش می کنم این چند جمله آخر را با صدای بلند و زیبا بخواند:

افسوس که روح در بدن نیست مرا

آن بلبل مست در چمن نیست مرا

یاران و برادران مرا یاد کنید

رفتم سفری که آمدن نیست مرا

ای زنده همیشه تاریخ ای شهید

ای مشعل هدایت و ای مظهر امید
ای آنکه قطره قطره خون تو در مصاف
صد جوی ورود به سیل خروشان بیافرید
ای آن که هست سعی تو در پهنه نبرد
بس پرده های مکر و فریب و ریا درید
ای مظهر فضیلت و تقوا درخت بلند
از خون پاک توست که سر بر فلک کشید
ارزانی تو باد شهادت از آن که حق
این جامه را به قامت آزادگان گزید
ای سرخ روی هر دو جهان و ای شهید حق
بنگر چه لاله ها که از خاک تو بردمید
ای پرچم رسالت پیغمبران به دوش
و ای از دیار فتح و ظفر داده صد نوید
ای قهر انقلابی تو همچو آذرخش
آتش زده به خرمن اهریمن پلید
ما را چه جای سوگ بود ای شهید حق
زان رو که هست مردن تو زادنی جدید
شایسته ملتی که بنازد به مرگ سرخ
بایسته امتی که به عالم بود شهید
والسلام علیکم و رحمته الله و برکاته

خاطرات

خاطره ای از برادر و همرمز او عبدالرسول شورکی

خرداد و تیر ماه سال ۱۳۶۷ بود که به جزیره مجنون اعزام شدم و در گردان ابوالفضل قرار گرفتم بعد از چند روز عده ای از روحانیون استان بوشهر از حوزه علمیه شهید دستغیب شیراز به جمع گردان ما پیوستند که برادران میرزایی، ابراهیمی و فریدونی از منطقه ساحلی تنگستان بودند و برادرم غلامحسین شورکی نیز در جمع آن ها بود. این روحانیون علاوه بر کارهای تبلیغی، فرهنگی و مذهبی در کارهای نظامی و نگهبانی نیز به دیگر رزمندگان کمک می کردند. آن ها در اوقات نماز به دعا و بعد از آن به روضه خوانی می پرداختند. در یکی از شب ها که دشمن نیروهای ایرانی را به شدت و سنگینی زیر آتش گرفته بود و گلوله خمپاره مانند باران به روی بچه ها می ریخت بعد از آن دیدم که دشمن به کمک نیروهای سپاه اقدام به پیشروی می کند و نیروی هوایی عراق اقدام به هلی برد نیرو می کند گردان ابوالفضل شجاعانه جلوی پیشروی آن ها را گرفتند و از جمله کسانی که بسیار فعال عمل می کرد شهید غلامحسین شورکی بود که موشک های آر پی جی را به آر پی جی زن ها می رساند و موشک ها را در بغل می گرفت و با حالت دویدن به سوی بچه ها می آمد. رزمندگان صدا میزدند شورکی، شورکی موشک بیاور. من که بی سیم چی بودم مشغول بر قراری ارتباط با پشت خط بودم بلکه نیروهای کمکی برسد. اما هوا که روشن شد دشمن آتش سنگین خود را قطع نمود و اقدام به ریختن گازهای شیمیایی نمود. اکثر نیروها از ناحیه ریه ها و چشم ها شیمیایی شده بودند. دیدم غلامحسین به طرف من آمد و به من که مشغول بی سیم بودم نگاهی عمیق و خیره کننده کرد. متوجه شدم نگاهی آخرین نگاه است زیرا نگاهی بسیار پر معنا و مفهوم بود این نگاه یعنی برادر خداحافظ، برادر چه کار کنم، برادر مرا حلال کن، برادر سلام مرا به پدر و مادر برسان، انگار بغض گلویم گرفته بود من نیز نتوانستم از او چیزی بپرسم او به سمت قایق ها رفت اما دشمن که کمین کرده بود از ناحیه قلب او را نشانه گرفته بود و در تاریخ ۴/۴/۶۷ به درجه رفیع شهادت نائل گشت و ما را با گوله باری از خاطره تنها نهاد.

خاطره ای از مادر شهید خیری محمدی

یادم هست زمانی که متولد شد دو قلو بود. جفت او که دختری بود مرد. از پرستاران خواستم به کودکم آب دهند اما آن ها امتناع می کردند. علت را از آن ها پرسیدم. آن ها به مزاح گفتند: می خواهیم کاری کنیم که در سربازی بتواند سختی ها را تحمل کند.

خاطره دیگر که از ایشان یادم هست این است که شهید بزرگوار به من که مادرش بودم گفت: می خواهم در آینده مادر شهید باشی. من ناراحت می شدم و به او می گفتم: پسر من این حرف ها را نزن. او در پاسخ گفت: مادر جان افتخار کن که مادر شهید باشی و به صراحت گفت: اگر برادرم رسول شهید نشود من شهید خواهم شد. طولی نکشید که ایشان به آرزوی دیرینه اش شهادت رسید و در وصیت نامه اش نوشته بود مادرم تو را پیش حضرت زینب و بی بی فاطمه زهرا رو سفید کردم و افتخار کم که مادر شهید شدی.

سجایای اخلاقی شهید غلامحسین شورکی

در همان کودکی هر گاه صدای اذان را می شنید با سرعت به طرف مسجد روانه می شد و اگر دور از مسجد بود در همان جا شروع به اذان گفتن می نمود و اطرافیان همه شگفت زده می شدند که غلامحسین در کوچه یا باغ متوجه می شد موقع اذان است به گفتن اذان می پرداخت .

او علاقه زیادی به یادگیری علوم و معارف دینی داشت به همین خاطر اصرار داشت به حوزه علمیه وارد شود و با همکاری آشنایان به حوزه علمیه شهید دستغیب شیراز وارد شد.

در مسجد اوقافی خاص داشت که کتاب های ادعیه و سایر وسایل مذهبی را در آن گرد آورده بود و برنامه های مذهبی و فرهنگی را در مسجد پیاده می کرد.

او قرائت قرآن را نزد پدر یاد گرفت و با صدای خوب و خوشی که داشت دعاها و قرآن و وعظ هایی را در مسجد به مردم می نمود.

او هرگاه به مسافرت می رفت محال بود بدون هدیه و سوغات باز گردد.

هرگاه با پدر و مادر یا برادر و بستگان شوخی می نمود و متوجه می شد که آن ها از او رنجیده اند دست در گردن آن ها می نمود و بدین وسیله می خواست آن ها را خشنود سازد . چون هم نام پدر بزرگش بود عمه ها و عموها او را بسیار دوست داشتند. خوش رو و متواضع بود و این باعث می شد دیگران به او توجه زیادی کنند.

شعری در وصف شهید

نامحرمان چه دانند اسرار جان نثاران

بی دل نمی توان شد از کوی راز یاران

جان بر کفان برنا خنیا گران عشقند

با جنگ خون نوازند آهنگ سربداران

با داسی مه درو شد هر خرمن از سیاهی

صبح ظفر بر آمد از تیغ شب شکاران

جان را به کف سپردیم در پای بید اشراق

بر او اقامه بستیم از مرد و زن هزارن

در یک زمان دو موسم از انطباق ما شد

خصمی که در خزان شد در دست نو بهاران

غمدیدگان عالم غم را چه جای ماندن

آن که غم سر آید در پای غمگساران

آری اثر نماند از یک جای پای ماندن

ماندن دوا نباشد بر درد بیقراران

آینه سپهری این خاک پرستاره است

در سیر کهکشاند اختر ز جان شماران

شد مهر روی یاران گلگون ز پرده داری

تن پوش جان مانند رخسار پرده داران

ماییم و هجرت گل هر جا که گل نشیند

در بزم گل نشینیم بر خاک لاله زاران

جانا گرت هوایی در سر ز بی قرار است

پا در رکاب دل زن همراه تک سواران

بر گرفته از کتاب بذر خون به تالیف رهرو



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر